

## بسم الله الرحمن الرحيم

شنبه ۹۶/۱۲/۲۶ (جلسه ۳۲۸)

کلام در این بود که آخوند فرمود اگر ما بگیم مقدمه موصله واجب است، که صاحب فصول فرموده، اون ضد عبادی مثل صلوات منهی عنه واقع نمیشود. و صحیح میشود اگر بگیم نه مطلق مقدمه وذات مقدمه واجب است چه موصله چه غیر موصله انجا این ضد عبادی مثل صلوات منهی عنه واقع میشود و فاسد میشود البته با آن اصول مفروضه ای که ترک احد الضدین نسبت به ضد آخر مقدمه است، مقدمه واجب است امر به شی مقتضی نهی از ضد عام است و نهی هم و لو غیرى تبعی باشد مقتضی فساد است همه این اصول موضوعه این ثمره آخوند بار کرده .

شیخ اعظم به این ثمره اشکال کرد، فرمود فرقی نمی‌کند چون خود نقیض ترک صلوات فعل صلوات نمی شود. فعل صلوات مصداق نقیض است. یا لازم نقیض است. ولی اگر ما گفتیم مقدمه موصله واجب است. ترک صلوات موصل به ازاله میشود واجب. این ترک صلوات موصل به ازاله ضد عامش نقیضش، میشود ترک ترک صلوات موصل به ازاله. این ترک ترک، دومصداق دارد در خارج، یک مصداقش فعل صلوات است یک مصداقش هم ترک مجرد است و چون آن جامع منهی عنه است نهی هم انحلالی می‌شود به افرادش لذا این مصداق هم منهی عنه می شود به افرادش، فاسد میشود. فقط فرق بین القولین این میشود که بنابر مسلک کسانی که می فرمایند مطلق مقدمه واجب است، ضد عامش فقط یک مصداق دارد، اونایی که میگن مقدمه موصله واجب است ضد عامش دو تا مصداق دارد. یک مصداق و دو مصداق اثری در مقام به وجود نمی آورد.

این فرمایش شیخ اعظم بود. این جا سه تا کلمه هست. که این سه تا کلمه باید روشن بشود. یکی اینکه نقیض فعل ترک است. این را همه قبول دارند اما آیا نقیض ترک فعل است یا نقیض ترک فعل نیست؟ خب بعضی ها چون دیدند فلاسفه گفتند نقیض کل شی رفعه پس قطعاً نقیض ترک فعل نمیشود میشود رفع الترتک، رفع الترتک میشود لا ترک. بله؛ لا ترک ملازم است با فعل. یکی این حرف است. این حرف را حاج شیخ اصفهانی عبارتی که در نهاییه الدراییه دارد تقریباً عبارتی است که شبیه عبارتی است که علامه طباطبایی در نهاییه الحکمه فرموده.

عبارت علامه در نهاییه الحکمه چون شبیه عبارت اسفار است از اسفار گرفتند حالا من عین عبارت را از اسفار، ندارم ولی عبارت نهاییه را همین طور که نوشتم که عین عبارت حاج شیخ است. حاج شیخ حرفش این بود که نقیض کل شیء رفعه این رفع، اونایی که فکر کردند که نقیض ترک، فعل نیست چون که این رفع را به معنای رفع فاعلی گرفتند لا انسان قطعاً انسان را رفع می کند لذا لا انسان نقیض انسان هست ولی این لا انسان بخواد نقیض انسان باشد معنایش این است که انسان، لا انسان را رفع میکند. خب لا انسان عدم است عدم چیزی نیست که انسان او را بردارد عدم که برداشتنی نیست، وجود را می شود برداشت که بگیرم لا انسان می آید انسان را بر می دارد اما انسان می آید لا انسان را بر می دارد لا انسان که چیزی نیست، لا انسان که عدم محض است. می فرماید این اشتباه است. این رفع اعم است از رافع و مرفوع. در لا انسان نقیض انسان است و انسان را بر می دارد، رفعش فاعلی است رافع له، ولی در انسان که نقیض لا انسان است، رفعش رفع فاعلی نیست، رفع مفعولی است یعنی لا انسان یرفع بالانسان.

ممکنه بگی آقای حاج شیخ این رو از کجا می گوی؟ عرض کردم این عبارت مال حاج شیخ نیست. اینکه عین این عبارت در نهاییه الحکمه آمده، عین این عبارت در اسفار آمده قطعاً قبل از اسفار نیز در حاشیه ملا هادی سبزواری بر اسفار هم ذکر شده، این عبارت، عبارت سابقه داری است.

دو کلمه نباید خلط شود: لا انسان که نقیض انسان است رافعٌ للانسان. ولی انسان که نقیض لا انسان است معنا ندارد که انسان رافعٌ لانا انسان چون لا انسان که چیزی نیست که انسان کاری اش دارد. اینجا به معنای مرفوعٌ است به معنای اینکه یعنی لا انسان کی برداشته میشود؟ کی مرفوع می شود؟ وقتی انسان بیدار وقتی وجود بیاد. لا ترک آن کی برداشته میشود کی مرفوع میشود؟ وقتی وجود بیاد. ممکنه بگی اینا را شما از کجا می گوی؟

در نهاییه فرموده تناقض طرفینی است نمیشود یک جایی یکی نقیض دیگری باشد ولی دیگری نقیض نباشد. خب شما قبول داری که لا انسان نقیض انسان است؟ عدم الانسان نقیض انسان است؟ بله؛ خب بسیار خب اگر قرار باشد انسان نقیض لا انسان نباشد معنایش این است که لا انسان تناقض دارد ولی انسان تناقض ندارد حال آنکه تناقض طرفینی است. اگر این نقیض اون است اون هم نقیض این است.

این عبارتی است که حاج شیخ در نهاییه الدراییه فرموده، شیخ علی قوچانی او راحت فرموده نقیض یعنی اون که معاند است. طرد میکند. همانطوری که عدم معاند وجود است وجود هم

معاند عدم است. لذا این حرف ، حرفی بی معنا است که نقیض کل شیء ، رفعه ، نقیض ترک ، لا ترک است. یک کلمه دوم هم این بود که اگر ما گفتیم نقیض ترک ، لا ترک است نه وجود. و لا ترک ملازم است. خب فرمودند که آقا! بحث ما در امر به شیء مقتضی نهی از ضد است و ضد عام یعنی نقیضش اینا روایت که نیست تا شما روی کلمه نقیض بحث کنید اینا حکم عقل است ، عقل چی میگه؟ عقل میگوید وقتی مولا حبّ دارد به یک شیء ای به معاند آن شیء و آن شیء ای که لا یجتمع با آن شیء بغض دارد. وقتی مولا اراده می کند یک شیء ای را اونوی که معاند با اون شیء است، اونوی که تمانع دارد با آن شیء ، جمع نمیشود نسبت به آن کراهت و زجر دارد.

حالا دو کلمه: وقتی مولا حب دارد یا اراده دارد ترک صلات را، آیا فعل صلات معاند ترک صلات است؟ طرد طرد صلات می کند یا با هم دیگه جمع میشود؟ قطعاً معاند است ، خیلی خب. حالا شما میگی به این نگو نقیض، خب نمیگیم نقیض. لفظ که نیست لذا اصلاً ربطی به این بحث فلسفی ندارد . ما باید ببینیم آن ملاکی که عقل به خاطر آن ملاک حکم می کند، آن ملاک اقتضاش چقدر است؟ خب این دو تاحرف بود.

شیخ انصاری فرمود ما این ثمره را قبول نداریم. چون بنا بر مسلک صاحب فصول ترک موصل به ازاله میشود واجب. نقیض این که می شود ترک ترک صلات موصل به ازاله. ترک ترک صلات موصل به ازاله وقتی که شد حرام، حرام منحلّ میشود به افرادش ، این یک جامع است دو فرد دارد:

یک فردش فعل صلات است، یک فردش هم ترک مجرد است میگیرد می خواهد.

اینجا ترک مجرد هم منهی عنه است فعل صلات هم منهی عنه است. نهی مقتضی فساد است. این فرمایشاتی بود که عرض کرده بودیم که تکمیل کردیم.

لکن محقق صدر و اینا هم از این کلام دفاع کردند که حق با شیخ انصاری است ولی به عقل قاصر ما حق با آخوند است . ثمره درست است هر کسی ثمره را قبول نکند نفهمیده که آخوند چی می گی و صاحب فصول چی می گی. بفهمد تصور بکند ، تصدیقش از تصدیق اجتماع نقیضین اسهل است. ممکنه کسی در استحاله اجتماع نقیضین بشه یک شبهه در مقابل بدیهی بشود ولی این جا تصور کند تصورش مساوی با تصدیقش است. چون همان کلمه ای که در آخر سر نگاه کردیم که ما باید به ملاک نگاه کنیم، بنابر وجوب مقدمه موصله میگیم آقای مولا! شما ترک صلات موصل به ازاله را میخوای. میگه بله. میگم من حالا اگر ترک صلاتی آوردم

که این ترک صلات موصل به ازاله نشد. این ترک صلات مطلوب شماست؟ می‌گه نه؛ شما او را می‌خوای؟ می‌گه نه؛ او را دوست داری؟ می‌گه نه؛ این معنایش این نیست که ترک صلاتی محبوب است که به نحو شرط و جوب مقید به ایصال باشد ولو به نحو شرط متاخر تا شما اشکال کنی که نشد، از ردیف خارج شدی. کلام این است که موصله قید واجب است؛ خیر؛ ما هم می‌گیریم قید واجب است، الان شارع وقتی نماز با وضو را می‌خواند، اگر به مولا بگیریم من وضو نمی‌خوام بگیرم، وقتی وضو نمی‌خوام بگیرم صلات بدون وضو اراده داری؟ می‌گه نه؛ محبوب تو است؟ می‌گه نه؛ می‌گه آقای مولا یک کلمه عوامی تمام کنیم، اگر من نخوام وضو نخوام برای شما نماز بدون وضو بخوانم یا ترک نماز بکنم برای شما فرقی میکند؟ می‌گه نه؛ چون اون‌ای که می‌خواه اون‌ای که به درد من می‌خورد اون‌ای که محبوب من است حصه است. آخر این چه حرفی است که شما می‌زنید الان کسی به خداوند بگه من می‌خوام نماز ظهر را سه رکعت بخوانم یک رکعتش را نمی‌خوام بخوانم، یک کسی بگه من اصلاً نمی‌خوام نماز بخوانم. این بین این دو تا فرقی هست؟ یعنی یکی مبغوض عنه مولا را آورده، یکی منهی عنه مولا را آورده، یکی هم منهی عنه مولا را نیاورده، این که قطعاً نیست هیچ فقیهی هیچ متفقهی این حرف را نمی‌زند این نکته اش همین است سرّش همین است که اگر شارع خاص را خواست نقیض خاص علی‌ای تقدیر مبغوضش نمی‌شود آقای شیخ انصاری، آقای صدر! شما که می‌گید نقیض خاص، عام است، عام وقتی مبغوض شد جمیع مصادیقش مبغوض می‌شود همه ایراد در همین یک کلمه است، که نقیض خاص، عام هست، ولی در صورتی همه مصادیق عام مبغوض می‌شود که این اعمی که نقیض خاص است مطلقاً مبغوض باشد ولی اگر این اعمی که نقیض خاص است مطلقاً مبغوض نباشد، خب قطعاً آن بغض به همه اش سرایت میکند. اون فقط می‌گه اون‌ای که معاند با مطلوب من است که باعث می‌شود که مطلوب من در خارج ایجاد نشود، من از او بدم می‌آید. لذا این فرمایش آخوند تمام است در بنابر مقدمه موصله قطعاً صلات منهی عنه نیست این را هم مطمئن باشید که شیخ انصاری یک شبهه‌ی در مقابل بدیهیه برایش پیش آمده، محقق صدر هم در واقع گیر کرده نتوانسته... و گرنه این یک چیز وجدانی و ارتکازی است. کسی به بچه اش می‌گه برو نان بخر. خب برو نان بخر یعنی بازی نکن حالا واقعا اگر این قصدش این نیست که نان بخره می‌گه نه؛ بازی کردنش نه... می‌گه اگر واقعا قصد تو این نیست که نان بخری، بازی کردن هم نکنی نمی‌خوای نان بخری، در این صورت دیگر بازی کردنت مبغوض من نیست و متعلق نهی من نیست. همه کلام در آنجاست. و من تعجب از محقق صدر است که شما وقتی که می‌خوای بگی وجود نقیض عدم است بفرماید نقیض وجود عدم است می‌گید ما چه کار به کلمه نقیض داریم ما باید ببینیم که ملاک آن که می‌گویند امر به شیء

مقتضی نهی از ضد است ملاکش چیه اونجا دنبال ملاک میروی بعد میفرمایید وجود ولو اصطلاحا نقیض نباشد ولی ملاک هست. خب در ما نحن فیه هم دنبال ملاک برو. چرا اینجا دنبال ملاک نرفتی. لذا حق با آخوند است ثمره تمام است.

شاگرد: ..... ترتب چی میشه؟

استاد: ترتب نیست، نهی ندارد. امر، ترتب الامر است. اونی که منکر ترتب است میگه امر ندارم. ولی ...

شاگرد: آن در غرض است.

استاد: ترتب در غرض حالا شاید درست باشد ولی چون میخوام انشالله این بحث را تمام کنم، شاید درست باشد.

دو تا جواب دیگر محقق صدر داده از این ثمره ای که آخوند بار کرده. یک جواب این است که جواب دوم محقق صدر است که می فرماید: آقای آخوند! شما قبول داری که مقدمه موصله واجب است؟ میگه بله؛ مقدمه موصله چی میشود در مقام ترک صلوات موصل به ازاله. بسیار خب. این ترک صلوات موصل به ازاله که واجب است این مرکب از دو جزء است: یک جزئی ترک صلوات است، یک جزئی هم موصله بودن و ایصال به ازاله قبول داری؟ بله. امر نسبت به اجزائش منحل میشود هر جزئی امر ضمنی پیدا می کند قبول داری؟ بله، پس قبول داری که ترک صلوات هم میشود مطلوب ضمنی. ترک صلوات هم میشود مامور به ضمنی ترک صلوات هم میشود محبوب ضمنی. خب می فرماید همانطوری که اگر ترک صلوات مطلوب استقلالی باشد مامور به استقلالی باشد، محبوب استقلالی باشد مقتضی نهی از ضد است این ترک صلوات به تنهایی اگر مطلوب ضمنی و محبوب ضمنی و مامور به ضمنی باشد این هم موجب نهی از ضد است و فرقی از این جهت نیست، لذا باز فعل صلوات بنا بر مقدمه موصله می شود منهی عنه، ولی فرقی این است که آنجا طلب استقلالی، محبوبیت استقلالی، امر استقلالی موجب نهی شد، بنا بر مقدمه موصله طلب ضمنی، امر ضمنی محبوبیت ضمنی موجب امر میشود. خب چه فرق میکند هر دوش یکی است. همان طوری که امر استقلالی مقتضی نهی از ضد است امر ضمنی هم هست همانطوری که محبوب استقلالی موجب مبعوضیت ضد است محبوب ضمنی هم هست، خب این جواب محقق صدر درست نیست چون آقای صدر! کدام ترک صلوات مطلوب ضمنی است ترک صلوات فی حال الانفراد یا ترک صلوات همراه جزء دیگر؟ خب اینکه قبلا گذشت خود شما هم همینطور مقدمه موصله را تحلیل کردید تبعا از آقای خوئی، و از محقق خوئی مطلب را گرفتید که آقا! جزء وقتی جزء میشود که در حال انضمام با سایر اجزا

دیده بشود اما اگر ما رکوع به تنهایی که نگاه کنیم که جزء نیست، رکوع به تنهایی که مطلوب ضمنی نیست، رکوع به تنهایی که مأمور به ضمنی نیست، رکوع در ضمن بقیه است، وقتی شد رکوع در ضمن بقیه دیگر شما نمیتوانی بگی امر به شیء مقتضی نهی از ضد است چون شما بایدیک کاری کنید که امر را ببری روی ذات ترک صلات به تنهایی تا بعد بگی آقای آخوند! شما قبول داری بنابر وجوب مطلق مقدمه امر به شیء مقتضی نهی از ضد فعل است. بگه بله، شما بگید خب این جا هم همینطور. ولی اگر شما نتوانستید ذات صلات را به تنهایی بدون قید ایصال در حال انفراد طلب ضمنی برایش درست کنی شما نمیتوانی بگی بر مبنای شما آخوند بر مقدمه موصله هم میشود مأمور به و فعل صلات میشود منهی عنه لذا این حرف جواب نا تمامی است مگر این که برگردی به جواب قبلی از کلمات شیخ و اینها، میگیم قرار بود این جواب دیگری غیر از آنها باشد. این جواب دوم بود که نا تمام است.

یک جواب دیگری که داده که در کلامش جواب اول است. یعنی آن جوابی که ما از آخوند نقل کردیم جواب سوم است در کلام ایشان، این جوابی که الان گفتیم جواب دوم است در کلام ایشان. این جوابی که الان میخوایم نقل کنیم این جواب اول است در کلام ایشان.

جواب دیگری که از آخوند داده فرموده: هیچ فرقی نمی کند حتی ما بگیم مقدمه موصله هم واجب است، این صلات میشود منهی عنه، بگیم مقدمه مطلقا چه موصله چه غیر موصله واجب است، این صلات می شود منهی عنه. چون شما آمدی فرمودی آقای آخوند! فرمودی اگر ما گفتیم مطلق مقدمه واجب است، ترک صلات می شود مقدمه واجب، میشود واجب، این ترک صلات ضد عامش که فعل صلات است می شود منهی عنه، میگیم خدا خیرت بده درست است ولی از آن ور بیا حساب کن، چه جوری؟ این وجه اول ایشان مبتنی است بر دو مقدمه:

مقدمه اول اینکه بین صلات و ازاله تمانع است یعنی همانطور که صلات ازاله را منع می کند ازاله هم صلات را منع می کند. ترک صلات می شود مقدمه برای ازاله. درست است. فعل صلات می شود مقدمه برای عدم ازاله. چون وقتی تمانع طرفینی شد وجود احد الضدین مقدمه هست و علت است برای ضد آخر، وجود احد الضدین علت است حالا یا علت تامه هست یا علت ناقصه. خب این مقدمه اول. پس همانطور که ترک احد الضدین مقدمه هست برای ضد آخر، فعل احد الضدین هم مقدمه هست برای عدم ضد آخر این مقدمه اول. چون تمانع دارد.

مقدمه دوم: شما فرمودی آقای آخوند! شارع ازاله را واجب کرده؟ بله، بسیار خب. ترک صلات فرمودی مقدمه برای ازاله است؟ بله. خُب بسیار خب. حالا می آیم از این ور: شارع وقتی ازاله را واجب کرد آیا ترک ازاله حرام است یا نه؟ قطعاً ترک ازاله حرام است چون امر به شیء

مقتضی نهی از ضد عام هست دیگر. اصلا استدلال شما مبتنی بر این است. عدم ازاله شد حرام اون مقدمه اولاً چی گفت؟ گفت وجود هر ضدی مقدمه است برای ضد آخر، این مقدمه هم قطعاً مقدمه موصله است، چون اگر یک ضدی موجود شد قطعاً ضد آخر موجود نمی‌شود. خب می‌گیم جناب آقای آخوند! اگر شما گفتی مقدمه موصله واجب است، راه را کج می‌کنیم از آن ور می‌رویم یعنی می‌گیم یک واجبی داریم به نام ازاله، ترک ازاله می‌شود حرام. این حرام یک مقدمه موصله دارد مقدمه موصله اش چیه؟ فعل ضد آخر. مقدمه موصله حرام هم که حرام است وقتی که مقدمه موصله حرام، حرام شد باز فعل صلات می‌شود منهی عنه. ولی بنابر مسلک شما آخوند، که مطلق مقدمه واجب است، یک گردنه ای را باید رد کنیم که میگی امر به ازاله مقتضی وجوب ترک صلات است که مقدمه است و ترک صلات مقتضی نهی از ضدش است که فعل صلات باشد، اگر گفتی مقدمه موصله واجب است راه را کج می‌کنیم. آنجا از طریق مقدمه واجب رفتی تا به مقصودت رسیدی اینجا از طریق مقدمه حرام به مقصودت میرسی. میگی آقا! ازاله واجب است؟ بله، ترک ازاله میشود حرام؟ بله؛ خب آیا قبول داری که وجود هر ضدی مقدمه موصله هست برای عدم ضد آخر؟ بله، پس قبول داری که صلات میشود مقدمه موصله حرام. اون حرام چیه؟ ترک ازاله. مقدمه موصله هم که قبول داری حرام است یا واجب؟ بله، خب باز صلات می‌شود منهی عنه، چه فرقی می‌کند؟ شما چرا راه را پیچاندی؟؟ از آن راه بری از مقدمه واجب تطبیق می‌کنی از این راه بر طبق مقدمه موصله بیای از مقدمه حرام تطبیق می‌کنی. این هم جواب اولی است که ایشان داده.

این جواب هم نا تمام است. چون این جواب مقدمه اش خام است و پخته نیست. بله؛ اینکه فرمودی ازاله واجب است، درست است، ترک ازاله حرام است درست است. یعنی اینها باید تسلیم بشود. اما فرمودی فعل هر ضدی مقدمه است برای ضد آخر این را ما قبول نداریم. چون میگویند الشیء یستند الی اُسبق علیه اگر یک کسی اصلاً اراده ازاله ندارد، نمی‌خواهد ازاله بکند، خب بعد این نماز می‌خواند بگیم نماز مانع از ازاله شد، می‌گه گجی!! کجای کاری.

درست است که آخر سال شده ولی آخر عمر و فکر که نشده. برای کسی صلات می‌شود مانع که مقتضی ازاله موجود باشد. اراده ازاله موجود باشد کسی که اصلاً اراده ازاله ندارد می‌گه می‌خواهم بخوابم می‌گه در فرضی که شما می‌خواهی بخوابی، نمی‌خواهی ازاله کنی، این صلات می‌شود مانع از ازاله؟ الان کسی بگه نماز خواندن تو باعث شد که من ازاله نکنم چون تو

جایی ایستاده بودی که من میخواستم بشورم نمیشد، جبرییل از آن بالا میفرماید کذاب! او خبر ندارد ما که خبر داریم تو آمدی دیدی مسجد نجس است کفشهایت را پا کردی گفتی من حوصله شستن ندارم رفتم با او چه کار داری. مانع فعلی باید باشد. توقف فعلی باید باشد در مقدمه، نه توقف شانی. این که شما می فرمایید فعل احدالضدین مقدمه هست برای ترک ضد اخر، و علت است برای ترک ضد آخر این در صورتی است که مقتضی ضد آخر موجود باشد تا عدم این شی مستند باشد به مانع اما جایی که مقتضی ندارد اینجا اصلا این حرف گفتن ندارد.

فتلخص مما ذکرنا هر چه انسان فکر کند مخصوصا در ما ذکرنا چون مطلبی به حساب ظاهر ان شاله فروگذار نکردم که جا برای تامل...

شاگرد: در مقدمه واجب ، اونجایی هم که مقدمه است برای واجب ، اونجا هم همین حرف شما هست.

استاد: چرا؟

شاگرد: چون زمانی این مقدمه هست که اراده .... داشته باشد

استاد: خب اراده هست دیگر. اراده دارم نماز بخوانم اراده دارم ازاله کنم لذا باید ترک صلوات کنم، مقدمه واجب درست است. مثل اینکه شما اراده داری پشت بام بری ولی تا نردبان نگذاری که نمیتوانی بروی. چون اگر بخواد شی موجود باشد باید همه عدم موانع و مقتضی و ... همه باید باشد ولی اگر شی بخواد معدوم باشد نه؛

شاگرد: کسی که اراده می کند نماز بخواند نمیتواند اراده ازاله کند لذا اصلا نسبت داده می شود به عدم اراده.

استاد: نه؛ اون اصلا....

شاگرد: یکی از بیانات این است که عدم المانع نمیتواند مقدمه باشد.

استاد: اولاً اینکه اون یک حرفی است که از آخوند در امر به شی مقتضی نهی از ضد می آید، دو تا اراده با هم جمع نمی شود، ولی نه اینکه چون این اراده کرده نماز بخواند اراده ازاله ندارد نه؛ ممکنه اراده نماز نداشته باشد اراده ازاله هم نداشته باشد، دو تا...



شاگرد: مستند به عدم اراده است.

استاد: بله؛ مستند به عدم اراده است نه مستند به این صلات.

شاگرد: مستند به عدم اراده ازاله است نه مستند به ..

استاد: بله؛ ما هم همین را می گوییم.

شاگرد: ....

استاد: در فرض وجودش که قطعا درست است. چون بنده وقتی که اراده ازاله دارم قطعا باید اراده صلات نداشته باشم چون ...

شاگرد: چون طرف که نماز میخواند اراده ازاله را دیگر ندارد.

استاد: خب پس عدم اراده می شود دیگر.

شاگرد: اراده عدم صلات را دارد.

استاد: خب همان میشود عدم ازاله دیگر.

شاگرد: خب وقتی اراده صلات ...

استاد: الان گفتم چرا دقت نمی کنی! کسی که اراده صلات دارد قطعا اراده ازاله ندارد اما نه

اینکه اراده صلاتش علت شده چون اینها با هم جمع نمی شوند، او اراده ازاله نکرده.

شاگرد: اراده صلاتش علت نشده.

استاد: نه؛ ما هم می گیم. اصلا اشکال همین است. یک کلمه است : عدم ازاله قبل از آنی که مستند شود به صلات و اراده صلات مستند به عدم اراده ازاله است.

شاگرد: ... مانعش باشد.

استاد: اشکال ما هم همین است که پس صلات مانع نیست تا از مقدمه حرام بیای جلو.

شاگرد: .... در ناحیه واجب...

استاد: از آن ور چرا ؛ عدمش بله؛ وجودش مانع نیست ولی عدمش مقدمه است عدمش که مانع نیست.

تلخیص ممانکرنا ثمره مقدمه موصله تمام است هیچ شبهه ای ندارد سه تا بحث در مقدمه واجب مانده که تمام بشود. ما تا الان فقط ثمره مقدمه موصله و غیر موصله را گفتیم . بعد اخوند وارد میشود در اصل ثمره که مقدمه واجب ثمره اش چیه اگر شک کردیم مقدمه واجب ، واجب است مقتضای اصل عملی چیه؟ و آخر سال هم به قول آخوند وارد در صمیم بحث میشویم که ان شالیه ایا مقدمه واجب ، واجب است یا نه؟ چون تا الان همه، بحث هایی بود که وارد اصل بحث نشدیم که مقدمه واجب است یا نه ؟ ان شاء الله 14 فروردین کلام واقع میشود در ثمره اصل مقدمه.

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.**